

مقاله اولی

در بیان احوال سادات و وزراء و کلانتران و مستوفیان و مین باشیان و مباشرین اوقاف و عمل جزو سرکار دیوانی ، و آن مشتمل است بر هفت مجلس و کنگ سخن گزار شمه ای از احوال هر يك را بهمین ترتیب مجلسی میسازد

مجلس اول

در ذکر سادات عظام

بر ضمایر ارباب اخبار ظاهر و آشکار خواهد بود که چون خطه بهشت منزله یزد دارالعباده اهل ایقان و ارباب عرفان است از زمره سادات عظیم الشان و این طایفه متعالی مکان جمعی کثیر و جمی غفیر بوجود شریف این بلده را آرایش داده اند . و ملاذ و ملجأ این طبقه جلیل القدر ، سلطان سپهر ولایت ، آفتاب آسمان جلالت ، ماه برج شرف و کرامت ، **مثنوی** :

امامت نژاد کرامت سیر ملاذ تمام کرام بشر

ز بطن بتول و ز پشت امام ز نسل محمد علیه السلام

۱۵ اعنی سلطان نقباء معارف شعار ، مقتدای اولیاء مواهب دثار ، قبله اصحاب علم و عرفان ، قدوه ارباب تحقیق و ایقان ، کاشف اسرار ازلی ، **شاه نورالدین نعمت الله ولی** و اولاد امجاد آن حضرت اند ، که باطن خجسته میامنشان [ب۲] مطرح اشعه لمعات فیوضات الهی و ضمیر فیض پذیرشان مهبط انوار حقایق نامتناهی بوده و هست . **شعر** :

۲۰ ای خاک درت کعبه آمال همه از قبله کوی تست اقبال همه

عظم شأن آن سرور اهالی نقابت و عرفان از آن زیاده است که خامه

واسطی نژاد شمه‌ای از آن بیان تواند نمود، و علو مکان آن مرجع اصحاب کرامت و ایقان از آن رفیع تر است که کمند اندیشه بر معارج آن راه تواند یافت، بیت:

عالی گهری که قدوه احرار است از نور ضمیر کاشف اسرار است

آن صف آرای میدان طریقت و راه نمای ایوان حقیقت، و کاشف رموز « و علم آدم الاسماء » و واقف کنوز « و علمناه من لدنا علما » مقتدای سادات عرب و عجم بود، و در میدان اظهار کرامات و خوارق عادات از جمیع اولیاء صاحب سعادت گوی مسابقت میر بود.

سلاطین زمان و حکام نافذ فرمان سر ارادت بر آستان هدایت آشیانش

داشتند و علماء اعلام و سادات و معارف آن ایام در گاه کعبه مثالش را قبله حاجات میدانستند. عظماء اقطار و امصار روی ارادت و اخلاص بر عتبه علیه وسده سنیه آن والا منقبت نهاده، نقش ارادت و اخلاص بر لوح خواطر می نگاشتند، و در سلك مریدان آن سر حلقه کرامت و ولایت انتظام یافته صبح و شام [۳ الف] باقدام نیاز بملازمت خادمانش میشتافتند. در بعضی اوقات در دارالامان کرمان اقامت میفرمود و گاهی در دارالعباده یزد علم کرامت می افراخت و پیوسته زبان الهام بیان بنظم اشعار گویا میفرمود، چنانچه دیوان حقایق بیان آن صف آرای میدان طریقت مشهور، و در آن کتاب افادت ایاب ایباتی که مشعر بطلوع آفتاب دولت سلاطین حشمت آئین صفوی نشان است معروف، و شمه‌ای از آن در این ابیات اظهار فرموده‌اند. نظم:

۲۰	از یسین و یسار میبینم	جنگ و آشوب و فتنه و بیداد
	گر یکی در هزار میبینم	همه را حال میشود دیگر
	گرد و زنگ و غبار میبینم	گرد آئینه ضمیر جهان
	بی حسد و بی شمار میبینم	ظلمت و ظلم ظالمان دیار
	در میان و کنار میبینم	غارت و قتل لشکر بسیار

بس فرومایگان بی حاصل
 مذهب و دین ضعیف می یابم
 قصه‌ای بس غریب می شنوم
 سکه نو زنند بر رح زر
 [۳ب] دوستان عزیز هر قومی
 هر يك از حا کمان هفت اقلیم
 ترك و تاجيك را بهم دیگر
 تاجر از دست دزد بی همراه
 بقعه خیر سخت گشته خراب
 اندکی امن اگر بود آن روز

۵

۱۰

و ایضاً در همان قصیده فرموده ، ایضاً :

غم مخور زانکه من در این تشویش
 بعد از امسال و چند سال دگر
 نایب مهدی آشکار شود
 خرمی وصل یار میبینم
 عالمی چون نگار میبینم
 بلکه من آشکار میبینم

۱۵

و بنظر دوربین و کشف یقین «ع» و «ز» و «دال» را بحساب شمسی اعتبار
 نموده اند . از هر صد سال شمسی سه سال که بیست و شش سال شود بر صد قمری
 اضافه فرموده که صد و هفتاد و هشت شمسی بر نهصد و چهار قمری قرار داده
 فرموده اند که ، ایضاً :

چون زمستان پنجمین بگذشت
 ششمش خوش بهار میبینم

۲۰

یعنی پنج زمستان ، که عبارت از چهار سال باشد ، چون از نهصد و چهار
 بگذرد نهصد و هشت شود ؛ و در نهصد و نه نایب مهدی آشکار گردد . ایضاً :

پادشاه تمام دانائی
 بندگان جناب حضرت او
 سروری [الف] باوقار میبینم
 سر بسر تاجدار میبینم

«نایب» هشت حرف است : «نون» ، و «الف» ، و «یا» ، و «با» ؛ و این دویست

و سی و یک میشود . و عدد «اسمعیل هادی» دو بیست و سی و یک است ؛ پس محقق شد که نایب حضرت قایم آل محمد اسمعیل هادی باشد ، که در نهصد و نه خروج کرد ، و به یقین این رمز همین رباعی آن حضرت کافی است که ، رباعی :

در نهصد و نه من دو قران میبینم وز مهدی و دجال نشان میبینم

دین نوع دگر گردد و اسلام دگر این سر نهان است عیان میبینم

و نیز فرموده ، رباعی :

این هشت حروف نام آن شاه من است آن شاه که او مظهر الله من است

مجموع دو بیست و سی و یک بشمارش تا دریایی که نام دلخواه من است

بر اذکیاء پوشیده نماند که سالهای بسیار معموره ربع مسکون بتخت

تسلط و استیلاء ملوک طوایف و حکام مختلف در آمده استقرار و استمرار یافته

بود ، و بواسطه مخالفت و منازعت والیان و فرماندهان امصار و بلدان ، که

مستلزم فساد و تباهی احوال جهان است ، امن و استقامت از ممالک و امان و

اطمینان از طریق راهها [ع ب] برخاسته ؛ بد کرداران بی طریق در شهرها خیره و مستولی

گشته مزاج بنیه عالم از منهج اعتدال بکلی انحراف یافته بود . چون ارادت قدیم

قادر حکیم تعلق پذیرفته بود بآنکه مزاج عالم بشریت تلخ و شیرین ، قهر و لطف

اعلی حضرت سپهر منزلت ، خورشید شوکت ، قدر قدرت ، قضا صولت ، خلاصه

ملوک عالم ، زبده سلاطین بنی آدم ، ابوالبقا سلطان شاه اسمعیل الموسوی

الصفوی بهادر خان بحال اعتدال باز آید ، لاجرم سابقه عنایت ازلی آن حضرت را

از میان سعادت مندان دوزان بر گزید و بتشریف گرامی «و آتیناه الملك» اختصاص

بخشید و در سنه نهصد و نه داعیه گیتی ستانی و جهان بینی از ضمیر خرده دان

دور بین آن حضرت سر بر زده بعون الهی در اندک زمان معظم ممالک ایران و توران

و دیاربکر و سواحل دریای عمان مسخر گردانید ، و آن را از قبضه تغلب و تصرف

گردن کشان زمان استخلاص نموده جهان را بانواع عدل و احسان بیاراست

و سکه دارالضرب پادشاهی در بلاد هفت اقلیم مجری گردانیده خطبه اثنا عشریه

امامیه بر سر منبر نه پایه [هالف] افلاك خواند و اكثر خلائق روى زمين را بضرب شمشير ذوالفقار آثار بمتابعت دين مبين حضرات ائمه معصومين در آورد ، شعر
گر نبودی ذوالفقار مرتضای نامدار کس نگفتی هیچ وقت الله اکبر آشکار

بر دانشوران کشور شعور مشهور نماند که بسیاری از فضلاء عالی تبار
و مورخین بلاغت شعار خوارق عادات و واردات احوال و اربعینات و سیر و سلوک
سفر و حضر که در عرض یکصد و چهار سال که حضرت ولایت منقبت ، کاشف
اسرار ازلی ، شاه نوزالدين نعمت الله ولی ، بر خواص و عوام هر بلاد ظاهر گردیده
در صفحات کتب مسطور گردانیده اند ، خصوصاً مولانا صنع الله نعمت اللهی بعبارتی
روشن رساله ای ترتیب داده ، مسود اوراق آن نسخه شریفه را منظور نظر داشته
مجملی از آن مفصل را بانديك تغییر عبارتی در این صحایف مرقوم میسازد ،
بمنه و کرمه .

بدان ای عزیز که مولد آن حضرت ولایت منقبت در مدینه حلب بوده
و مزار متبرکه اجداد عالیشان در آن دیار مشهور است ، چنانچه خود فرموده ،
شعر:

نور دین [ه ب] از نعمت اللهی طلب
خود که دارد اینچنین دیگر نسب
گرچه اصلم باشد از ملک عرب
آتش قهرش از آن بولهب
جد من آسوده در شهر حلب
نعمت الله نور دین دارد لقب
از رسول الله نسب دارد تمام
مدتی بودم مجاور در عراق
آب لطف او از آن ما بود
من مجاور حالیا در ملک فارس

منقول است که در ایام سه سالگی آن حضرت را کشف قبور حاصل بود و این
دو بیت مبنی بر یقین این حال خود فرموده ، بیت:

عجب علمی ولی درسی ندادند
که شیخ چله را درسی نهادند
مرا علمی که اندر سینه دادند
بسه حالی مرا گردید معلوم

و وقتی که سن شریفش بچهار سال و نیم رسید شخصی شرح دندان کردن

سید التابعین اویس القرنی در موافقت دندان مبارک رسول خدا که در غزای تبوک از سنگ مخالفان آزار یافته در حضور والد بزرگوار ایشان مذکور ساخت. آن جناب حاضر بود، بخاطر گذرانید که چون خدا و رسول او را باین امر تکلیف فرمودند او چرا این ستم بر خود پسندید. [۶ الف] در همان شب آن سلطان العاشقین در واقعه آن نور طیبین و طاهرین آمده بلسان حال مضمون این ابیات برایشان خواند، شعر:

کای در دریای دین، بحر صفا	من بعشق حضرت جد شما
در وفا سی و دو دندان طمع	کندم از دنیا و عقبی بی فزع
عاشق صادق بعشق روی یار	گر کشد خود را ازو معذور دار

۱۰ مقدمه علوم نزد سید رکن الدین شیرازی تحصیل نموده، و علوم بلاغت و علوم فقه و تفسیر و کلام از سید شمس الدین خوارزمی و سید شمس الدین مکی اخذ فرموده، در مبادی احوال متن « فصوص الحکم »، حسب الفرموده این نظم با نظام ایشان که، نظم:

نا نوشته حرف میخوانیم ما	این کتاب نیک میدانیم ما
--------------------------	-------------------------

۱۵ حفظ داشتند، و تا هنگامی که سن شریفش به بیست و چهار سالگی رسید یک لحظه‌ای از سعی در مطالعه و مباحثه علوم تغافل نمود تا بر علوم چهار کتاب عالم گردیده طی منازل علوم رسمیه فرمود و علوم معنویه ریاضیه بر ضمیر منیرش منکشف گشته این غزل فرمودند، غزل:

علم ام الکتاب حاصل ماست	لوح محفوظ حافظ دل ماست
آنچه بحر محیط خوانندش	نردما آن سراب ساحل ماست
[۶ ب] آن حقیقت که مشکل همه اوست	مشکل حل و حل مشکل ماست
منزلاتی که دیده ای در راه	منزلی چند از منازل ماست
اسم اعظم که صورتش مائیم	جمع معنی هفت هیکل ماست
عشق او قاتل است و ما مقتول	جان عالم فدای قاتل ماست

۲۰

نعمت الله بما شده واصل طلبش کن ز ما که واصل ماست
 و در طلب علوم معنویة الهامیة معرفت عشق مرکب شوق در زیر ران
 در آورده قدم تصدیق در وادی سیر و سلوک فقر و طریق تحقیق درویشی نهاده ،
 ذوق عالم نیستی بر نشأه حالش غالب گردیده ، لباس بی اساس ناس از تن بیرون
 کرد ، **قطعه:**

دامن همت نیالوده به هستی دو کون پشت پای نیستی بر هستی عالم زده
 وهفده سال بلبس يك نمده بسر برد ، و این غزل فرموده آن حضرت است که گویا
 در بیان آن فرمود ، **غزل:**

ما آینه در نمده کشیدیم
 پرگار صفت بگرد نقطه
 دردی است بکس نمیتوان گفت
 بودیم حباب و غرقه گشتیم
 شادی روان نعمت الله
 دامن ز خودی به خود کشیدیم
 خط بر سر نیک و بد کشیدیم
 آن رنج که از خرد کشیدیم
 واحد بسوی احد کشیدیم
 هر دم جامی دو صد کشیدیم

درویش محمد مسکین چنین برشته نظم انتظام داده ، [۲ الف] **نظم:**

بشنو اکنون ای موالی علی
 میر محمد آفتاب منجلی
 پیر آن سید بود سید حسین
 سید ابراهیم حلی پیر اوست
 پیر او سید محمد از نجف
 پیر او سید علی مکی است
 سید ابراهیم مدنی آن ولی
 باز سید قاسم آن شاه زمن
 پیر سید قاسم از راه یقین
 سید ابراهیم خوارزمی دگر
 پیر سید نعمت الله ولسی
 گشت از او آینه دل صیقلی
 شاه اخلاطی گزین عالمین
 آنکه در خاطر نبودش غیر دوست
 گوهر دریای شاه من عرف
 آنکه واقف بود از بالا و پست
 هست پیر حضرت سید علی
 هست پیر او و اصلش از یمن
 حضرت سید مجسم شاه دین
 هست پیر آن ولی راهبر

پیر ابراهیم امام المتقین
 جعفر صادق که پاک و طاهر است
 باقر است ابن علی بن الحسین
 شاه حسین بن علی نور نبی
 موسی بن جعفر آن سلطان دین
 گوهر بحر امامت باقر است
 آنکه بر عباد معبود است زین
 هست نقد بو الحسن یعنی علی
 دمبدم الف تحیات و سلام
 بر روان جمله بادا والسلام

و بعد از دوازده سال که دست ارادت بدامان رسید محمد زده بود سیروار
 روی بر دشت و کوه و صحرا نهاده شعله آتش عشق حقیقی [۷ ب] از دل عرفان
 پناهش شعله ور گشته برق صفت هر لحظه وادی طی میفرمود تا بر قلّه کوه
 دماوند بر سر چاه گوگرد احمر رسید که قبل از آن و بعد از آن احدی بدان
 مکان نرسیده بود و دو اربعین - که عبارت از هشتاد روز باشد - در فصل زمستان
 ۱۰ عبادت پروردگار عالمیان قیام نموده ، در هر شام بیرف افطار میفرمود . و بعد از
 دو اربعین از قلّه آن کوه رفیع پایان آمده متوجه جانب همدان شدند و در کوه
 الوند مدتها عبادت و ریاضت و داشتن اربعینات گذرانیدند ، و با رجال الله آن کوه
 صحبت میداشتند . و بابا حاجی محمد صامت در آن کوه شرف خدمت آن مظهر الله
 دریافته ، وقتی چند در خادمی آن حضرت بسر برد .

۱۵ اتفاقاً روزی آن سلطان سالکین از آن کوه بجائی میرفتند و بابا حاجی
 محمد در خدمت بود ، در عرض راه باو گفتند که : « اینجا بایست تا ما رفته
 باز آئیم . توقف نمود ، و حضرت کرامت منقبت بجائی که اراده داشتند رفته ،
 بعد از چهل روز باز گشت بجانب بابا واقع شد ؛ و بابا را در همان منزل که باز
 داشته بودند ایستاده یافتند . دست مرحمت بر پشت او زده بنظر عنایت نوازش
 فرمودند و گفتند ما را روزی چند [۸ الف] حسب التقدير در این کوه ساکن
 میباید بود ، شعر :

دل ما در هوای الوند است در سر زلف یار در بند است

بعد از این ملاقات شما با ما در ماهان کرمان روی خواهد داد و از نظر بابا غایب

گردیده مدتی مدید در منازل کوه الوند بسر بردند .

و چون از صحبت رجال الله آنجا مقصودشان حاصل گشت عزیمت سفر نموده مدت سی سال طی منازل کرده تا گذر ایشان بر کرمان افتاد و در آستانه ماهان رحل اقامت انداختند . بابا حاجی محمد صامت بشف آستان بوسی مشرف گردیده خادمان آستانه را گفت عرض نمائید که غریب قوشی آمده و داعیه شرف ملازمت دارد ، خادمان معروض داشته آن حضرت فرمود که جای قوش بر بالای درخت میباشد . چون بابا این سخن از خدام شنید متوجه قریه فرمیتن^۱ ، قریب دروازه کرمان گردیده بر بالای درخت چنار عالی که در مسجد جمعه آن موضع سر بر فلک کشیده بود رفته بر زیر شاخی قرار گرفت ؛ و اربعینی بسر برده هر شب افطار برگی از آن درخت نمود . و بعد از اربعین پائین آمده متوجه آستانه ماهان شده خادمان بعرض رسانیدند که بابا باز آمده . بابا بار یافت [۸ ب] و این غزل بگذرانید ، غزل :

مرغ دل در دام زلف دلبری افتاد باز

عشق جانان جان ما بر باد خواهد داد باز

روی دل بر درگه سلطان خود آورده ایم

آمده بر درگه شه بنده آزاد باز

زاهد خلوت نشین از خان و مان دل بر گرفت

مجلس مستانه در کوی مغان بنهاد باز

توبه بشکستیم و دیگر در شراب افتاده ایم

هر که آمد سوی ما مانند ما افتاده باز

آب چشم ما چو دجله میرود هر سو دوان

شاید از معمور سازد خطه بغداد باز

خوش گشادی از گشاد نعمت الله یافتیم

تا در میخانه را بر روی ما بگشاد باز

و آن حضرت منزل پای چنار که حالا بابا در آنجا آسوده است و به «بابا

کلاه دراز» مشهور گشته باو حواله نمودند . شعر:

هر که او بر سایه فرهما مأوی گرفت

گر چه گنجشگی بود شهباز گردد عاقبت

بر ضمیر انور فضایی سخنور و خاطر ازهر بلغای هنرپرور در نقاب

ارتیاب مستور نماند که در اول حال که سلطان ولایت دستگاه از کوه الوند پائین

آمده متوجه زیارت عتبات عالیات شده چون بحوالی حله رسید در گذرگاهی که

هر چند بجهت لب تشنگان آن بادیه چاه ها کنده بغیر از آب شور قطره ای بکام

ایشان نرسیده بود [۹الف] نزول نمود و چاهی حفر فرمود . بقدرت کامله ایزدی از

آن چاه آبی ظاهر گردید از شیر خوشگوارتر و از شکر شیرین تر . تا الحال اهل

بادیه و زوار حضرت ائمه معصومین و مترددین از آن منتفع میگردند و به «چاه

نعمت الله» مشهور گشته ، مصراع :

سرچشمه اش ز بحر روان ولایت است

و چون به ارض کربلا رسید بشرف زیارت شاه شهدا مشرف شده شرایط

طواف بتقدیم رسانید ؛ و در محل قتل گاه بآب دیده وضو ساخته بهمان يك وضو

چهل روز در چله تابستان بسر برده هر شب بخاک کربلاء معلی افطار نمود . بعد

از اتمام اربعین متوجه بغداد شده شرف زیارت روضه حضرت امام موسی کاظم علیه السلام

حاصل نموده متوجه نجف اشرف گردید . و بعد از وصول بدان روضه عرش درجه

شرف طواف دریافته مشام جان بنکتهت خاک آستان ابوتراب منور و معطر ساخت

و جبین اخلاص بر تراب عنبر سرشت آن درگاه سوده ، در مناقب حضرت غالب

کل غالب ، مطلوب کل طالب ، علی بن ابی طالب [۹ب] صلوات الله و سلامه علیه

قصاید غرا برشته نظم انتظام فرموده و این يك قصیده بجهت تبرک مرقوم گردید .

قصیده

از نور روی اوست که عالم منور است
 حسنی چنین لطیف چه حاجت بزبور است
 سلطان چار بالش و هفت طاق و نه رواق
 بر درگه رفیع جلالش چو چاکر است
 زوج بتول و باب امامین مرتضی است
 سردار اولیاء و وصی پیمبر است
 مسندنشین مجلس ملک ملایکه
 در آرزوی مرتبه و جاه قنبر است
 هر ماه ماه نو به جهان مژده میدهد
 یعنی فلک ز حلقه بگوشان حیدر است
 اسکندر است بنده او از میان جان
 چوبک زدن درش بمثل شاه قیصر است
 گیسوگشاد و گشت معطر دماغ روح
 رورا نمود عالم از آن رو منور است
 جودش وجود دارد بعالم از آن سبب
 عالم بیمن جود وجودش مصور است
 خورشید لعه ایست ز نور ولایتش
 گر چه لوای حضرت او ماه پیکر است
 هر قطره‌ای ز فیض محیط ولای او
 صد چشمه حیات و دو صد حوض کوثر است
 نزدیک ما خلیفه بر حق امام ماست
 مجموع آسمان و زمینش مسخر است
 مداح اهل بیت و بنزدیک شرع و عقل
 دنیا و آخرت همه او را میسر است

۱۰

۱۵

۲۰

هر مؤمنی که لاف ولای علی زند

توقیع آل آل بنامش مقرر است

بادست [۱۰ الف] جود او چه بود کان مختصر

با همتش محیط سرای محقر است

او را بشر میخوان تو که نور خداست او

او دیگر است و حالت او نیز دیگر است

طبع لطیف ماست که بحر است بی کران

هر حرف از این سخن صدف پرز گوهر است

هر بیت ازین قصیده که گفتی بعشق و دل

میخوان که هر یکی زیکی خوب و خوشتر است

سید که دوستدار رسول است و آل او

بر دشمنان دین محمد مظفر است

در بیان توجه آن مظهر آثار هدایت بجانب مکه معظمه

مکرمه از راه مصر و نخست رفتن بر چشمه رود نیل و بعد از

مراجعت مشرف شدن بطواف بیت الله الحرام و شرح

واقعاتی که روی نمود در آن ایام

بر پیشگاه ضمیر منیر ارباب توفیق و حال روشن است که هر موفق

سعادت مند که از برای رضای خدای بی همتا سبحانه و تعالی مرارت مهاجرت

اوطان بر حلاوت مواصلت احبه و اخوان اختیار کرده مرتکب اخطار اسفار

گردد، و در راه نیکو بندگی و عبادت در گاه احدیت - جل و علا - تلخی تعب

و مشقت غربت را بکام همت کامیاب عالی جناب شیرین ساخته در موافقت [۱۰ ب]

هول و خطر از بیم جان نیندیشد^۱ هر آینه غنایم فتوحات دنیوی و اخروی شامل

احوال خیر مآلش گردد؛ بتخصیص که قبله نیت از صفاء طوینت افضل اعمال

واشق عبادات باشد بتبیین این بیان صورت حال خیرمال آن سلطان سپهر کرامت و ماه آسمان ولایت تواند بود که در آستانه علیه عرش درجه شاه اولیا احرام طواف بیت الله بر میان جان بسته قدم مبارک در بادیه و راه نهاد .

و چون بحوالی بلاد مصر رسید و رود نیل بنظر انورش در آمد عزیمت آن فرمود که در سر چشمه نیل غوطه خورند و غواصانه در طلب گوهر مقصود شناوری نمایند . لاجرم متوجه گردیده بمعموره برسید ، و مجاوران آن موضع را دلتنگ و پریشان احوال یافت . سبب پرسید . بعرض رسانیدند که در حوالی ما بیشه ایست و در آن بیشه شیران مردم را با جای گرفته اند و مدتی است که صیادانه مدار طعمه خود را بر اهل این دیار نهاده هر چند روز متفق بگرد شهر آمده و چند نفر را صید کرده بییشه خود میروند حضرت ولایت رتبت چون بر این حال وقوف یافت بزبان ولایت ترجمان فرمود که : بعد از این دست تعدی شیران [۱۱ الف] از گریبان اهالی این دیار کوتاه خواهد بود و آن جماعت را وداع کرده رو براه آورد . و چون بحوالی بیشه شیران رسید شیرانی دید که اسد در آسمان از هیبتشان گام نتوانستی نهاد و ثور در کنار بام سپهر از نهیب پنجه ایشان دم نیارستی زد . از روی غضب بجانبان نظر انداخت . همگی مانند گربه خود را بر پای آن حضرت انداخته سرپیش افکندند . آن حضرت شیران را نوازش نموده فرمودند که بعد از این از شما میباید ستمی و ظلمی بر آدمیانی که در حوالی شما اند نرسد . شیران تابع فرمان آن صف آرای میدان کرامت شده پس از آن متعرض احوال مجاوران آن حوالی نشدند . شعر :

۲۰ نه هر آدمی زاده از دد به است دد از آدمی زاده بد به است

اهالی این دیار از محنت آن بلیه خلاصی یافته خانقاهی باسم آن جناب ساختند ، و از آن زمان تا حال هر که بمنزل ایشان میرسد و نام سید نعمت الله بر زبان میگذراند او را تعظیمات کرده رعایتها میکنند .

چون آن حضرت از آن بیشه گذشته بعد از چند روز بمیان جمعی مردم

صحرا نشین رسیده [۱۱ب] احوال سر چشمه رود نیل پرسید ، در جواب گفتند که بر ما ظاهر نیست . این قدر دانیم که از این منزل بر بالا رهگذار آدمیان نیست هر که رفت باز نیامد و هر که رود باز نیاید. آن حضرت فرمود که شما همت بدارید که ما بر حسب اشاره متوجه این راه شده ایم و از همین راه باز گشت خواهیم کرد. و قدم تو کل در راه گذاشته هر روز و هر شب بسیاری راه طی میفرمود و صورتهای عجیب [میدید] و صوتهای موحش میشنید ، و بفرقه دوال پایان و بطایفه جنیان رسیده باهر طایفه و فرقه بزبان ایشان تکلم میکرد و مشکلات هر يك حل نموده از ایشان میگذشت ، تا بجائی رسید که سرابستانهای لطیف و مکانهای شریف و درختان میوه دار از شهد و شکر خوشتر و بوستانهای روح پرور بود ؛ و بلبلان خوش - آواز و قمریان نغمه ساز و طوطیان شکر خوار و تذروان خوش نوا بصدا های خوش در ذکر خالق دیان بودند ؛ و اهالی آن منزل بتکلمهای موزون متکلم گشته مضمون این نوا بادا میرسانیدند ، شهر :

آمدی وز مقدمت دل را نوای دیگر است

خیر مقدم شاه درویشان صفای دیگر است

و آن حضرت چند روز با مجاوران آن مکان بهشت نشان [۱۲الف] صحبت داشته ۱۵ يك روز گوشه ای اختیار نمود و سردر جیب تفکر فرو برد و بر صنع صانع اشیاء حیران و نگران بود که لشکر خواب در سواد دیده بیدارش در آمده در عالم خواب جد بزرگوار خود حضرت اسدالله الغالب علی بن ابی طالب را بر بالین خود حاضر یافته سلام کرد . و آن حضرت با رفعت جواب سلام باز داده ، فرمود ای فرزند ! هیچ میدانی این چه مکان است و تو چه مدعا داری ! عرض نمود که آرزومندم ۲۰ که لطف بی غایت و کرم بی نهایت شامل حال این ذره حقیر گشته مرا از سر چشمه رود نیل آگاهی بخشید . حضرت شاه ولایت منقبت فرمود که جویبار بهشت عنبر سرشت سر چشمه این رودبار است ، و این رود از جداول چهار جوی بهشت جدا میگردد و بر سر زمین این منزل فرود می آید ، و چون از این مکان روانه

میگردد جداول و جویبار روی زمین مجموع از این جویبار سیراب میگردند .
 آنگاه فرمودند که ای فرزند ! پای بر پشت پای ما گذار و دیده بر هم نه .
 چون چنین کرد بعد از لحظه‌ای فرمود که دیده بگشا و بین آنچه جویای آن
 بودی . همینکه چشم باز کرد [۱۲پ] خود را بر کنار آن جویبار مقصود یافت .
 ۵ شکر معبود حقیقی بجای آورده از ساقی حوض کوثر التماس مجاورت آن منزل
 نمود . آن حضرت فرمود که هنوز ترا وقت بودن در این مقام نرسیده . وقتی که
 آنچه از تو بظهور میبایدش رسید بظهور رسد، جای تو اینجا خواهد بود . بیت:

نعمت الله رسید تا جائی که بجز جان اولیا نرسد

الحال ترا بهمان منزل که عزیمت اینجا نموده متوجه [ای] باید شد . ودوری
 ۱۰ راه بسید نزدیک گردانیده غایب گردیدند . شعر:

آنکه بنمود رخ و از نظرم غایب شد برسان بار دگر بار خدایا بمنش
 و حضرت شاه نورالدین نعمت الله بی تعب و مشقتی راهی که بمدتها طی
 نموده بود اندک وقتی قطع کرده بمحلی که عزیمت آن سفر نموده بود رسید .
 و صحرا نشینان را دیده وعده‌ای که کرده بود وفا نموده از ایشان در گذشت .

۱۵ نقلی است صحیح که هم در کنار رود نیل حضرت ولایت منقبت را با سید
 حسین اخلاطی اتفاق صحبت افتاد . کیفیت آن بر سبیل اجمال آنکه در آن ایام در
 دریای ابرار ، شاه قاسم انوار ، و جناب خواجه صابن الدین تر که ، [۱۳الف] و اشرف
 العلماء و افضل الفضلاء مولانا شرف الدین علی یزدی ، و پیر تاج گیل با آن حضرت
 رفیق طریق بودند . چون بحوالی منزل سید حسین اخلاطی رسیدند او مخبر
 ۲۰ گشته خادمین را فرمود تا حضرات را در صفا‌ای که نزدیک بخلوتش بود
 جلوس نمودند . سید حسین خوانی نقل قبل از ملاقات بجهت ایشان فرستاد .
 حضرت ولایت قباب بحضار گفت نقل بمنزل دیگر اولی است . و برخاسته^۱ بارفقای
 اربعه بمحل دیگر رفت . فی الحال سقف آن صفا فرود آمده همه در تعجب ماندند .

بعد از آن سید حسین از خلوت بیرون آمده اول به آن حضرت معانقه نموده پس از آن یاران را دریافت. و همگی جلوس نموده سید حسین بحضرت کرامت مرتبت گفت نعمت الله میخواهیم از حالات شما مستفیض شویم. آن حضرت فرمود که شما! شما! سید حسین! از علوم غریبه مثل کیمیا و لیمیا و سیمیا رمزی برایشان ظاهر کرد. حضرت شاه بسید حسین گفت [۱۳ب] که کیمیای مدعای ما فقر محمدی است، شعر:

جان میدهند بهرجوی سیم اغنیا آگه نیند از عمل کیمیای فقر

و همان يك صحبت و يك مجلس اتفاق افتاد و روز دیگر شاه یاران را وداع نموده متوجه کعبه معظمه شد. و بعد از قطع چند منزل حقه‌ای سر بسته و مهر نموده بدست درویشی داده بخدمت سید حسین فرستاد. سید حسین چون ۱۰ سر حقه گشود قدری پنبه و مقداری آتش سوزنده در اندرون آن حقه یافت. تعجب نموده گفت در ریغ که صحبت نعمت الله را در نیافتیم.

درویشی که حقه مزبور بجهت سید حسین میبرد در راه بخاطر گذرانید که کاش حضرت سید نعمت الله روزی چند در صحبت سید حسین توقف میفرمود، تا ماها از عمل کیمیا بهره‌ور گردیده از صعوبت فقر و فاقه خلاص ۱۵ می‌گشتیم. چون بخدمت آن حضرت باز گشت بر ضمیر منیر حضرت ولایت منزلت آنچه بخاطر درویش رسیده بود هویدا گردیده [۱۴ الف] سنگ پاره ای از زمین برداشته پیش درویش انداخت و فرمود که این سنگ را نزد جوهری برده بپرس که قیمت این سنگ چند است، و چون قیمت معلوم کنی از جوهری گرفته باز آور. چون درویش آن سنگ را بنظر جوهری برد، جوهری پاره لعلی دید که در عمر ۲۰ خود مثل آن ندیده بود. قیمت آن لعل را هزار درم کرد. درویش قیمت معلوم کرده و باز گرفته بخدمت حضرت شاه آورد. آن حضرت فرمود تا آن سنگ لعل شده را صلابه ساخته شربت نمود، و هر درویشی را قطره‌ای چشانیدند و فرمود، غزل:

ما خاک راه را بنظر کیمیا کنیم صد درد را بگوشه چشمی دوا کنیم

در حبس صورتیم و چنین شاد و خرمیم
 رندان لاابالی و مستان سر خوشیم
 بنگر که در سراچه معنی چها کنیم
 هشیار را بمجلس خود کی رها کنیم
 ما میل دل بآب و گل آخر چرا کنیم
 باری بگو که گوش بعقل چرا کنیم
 بیگانه را بیک نفسی آشنا کنیم
 [۱۴ب] تا سیدانه روی دلت با خدا کنیم

و از آن منزل روانه شده متوجه مصر شدند . نقل است که آن در دریای
 کرامت چون بمصر رسید در مغاره‌ای که اکنون به «مغاره نعمت الله» مشهور است
 نزول نمود . و در آن مغاره مجذوبی بابا حاجی علی نام ساکن بود و همیشه
 ۱ در پیش او آتش میسوزخت و از او حالات غریبه بسیار سرمیزد و خلائق مصر اعتقاد
 عظیم با او داشتند . آن حضرت بعد از آنکه آن درویش را دریافت از خود غایب
 گردیده متوجه حال او شد . چون از آن توجه باز آمد آن مجذوب را در روی
 افتاده و آتش او را خاکستر گردیده یافت . پس از زمانی مجذوب بهوش آمده
 مرید راه ارادت آن حضرت گردید .

و از آن مغاره بیرون رفته در منزل دیگر مجاور گردید و در آن ایام بعرض
 ۱۵ آن سر خیل خاص و عام رسید که یکی از درویشان در این مغاره بچهل
 مغز بادام اربعینی بر آورده . آن حضرت پرسید که اربعین مردانه بر آورده
 یا زنانه ؟ حضار مجلس گفتند که اربعین زنانه کدام است و اربعین مردانه کدام ؟
 [۱۵ الف] آن حضرت فرمود که اربعین زنانه آن است که بچند مغز بادام یا
 ۲۰ بجزوی قوت لایموت بسر رسانیده باشند ، و اربعین مردانه آن است که چهل روز
 هر روزه روزه دارند و هر شب وقت افطار یک گوسفند مع مصالح اکل نمایند ، و
 در وضویی که در اول روز اربعین ساخته باشند بهمان وضو تا روز چهارم اربعین
 ادای نماز فرض و سنت از ایشان فوت نشود . حضار در تعجب افتاده گفتند که
 کسی باشد که این نوع اربعین با تمام رساند ؟ آن حضرت فی الحال از مجلس

برخواست^۱ و بسم الله الرحمن الرحيم گفته تجدید وضو نمود و اربعینی بطریقی که گفته بود ادا نمود. و چون از آن اربعین بیرون آمد خلائق مصر احرام دریافت دیدار ایشان بسته بدر آن مغاره حاضر شدند، و آن حضرت دست بر آورده فاتحه جهت ازدیاد جمعیت خوانده فرمودند که تجدید وضوئی خواهم کرد، و از نظر آن جماعت غایب گردید. مضمون این نظم بگوش هوش اهالی مصر رسانید، شعر: ۵

نفخه آمد، هر شما را دید و رفت

هر کز ارمیخواست جان بخشید و رفت

و بعد از آنکه [۱۵ب] آن ارباب حال از آن مغاره غایب گردید همیشه مریدان و درویشان ایشان در آنجا مجاور میبودند و اهل مصر با آن درویشان مریدانه سلوک مینمودند. و در آخر شیخی و خادمی مغاره مصر حسب الاشارة ۱۰ آن حضرت به بابا حاجی لطف الله مرجوع گردید، و مشارالیه در آن مکان بتلقین ذکر و کسوت فقر بسا کنان مصر و سایر بلاد قیام نموده چون مدت عمرش به یکصد و ده سال رسید بدیگری رجوع نموده خود مجاور گوشه عدم گردید.

نقل است که در آن هنگام که حضرت سیادت و کرامت منقبت از مصر متوجه مکه معظمه شده چون بگنبد ذات الارض رسید در اندرون گنبد صحبت ۱۵ ایشان با چهل تنان اتفاق افتاد. در اثنای صحبت از آن چهل تن يك تن غایب شده و قدحی شربت در دست داشته هر يك را از آن قدح جرعه شربت میرسانید و سر نعلین بر عضوی از اعضای او میزد. چون نوبت بآن حضرت رسید ایشان را جرعه شربت داد و گفت ای نعمت الله، این نعلین بر کسی میخورد که قدم او [۱۶ الف] از تعلق دنیا منقطع شده باشد. بر حسب تقدیر الهی خلیل الله را از دامن تو بر میباید ۲۰ خاست^۲. هر گاه از دامن تو بر میخیزد نوبت نوازش این نعلین بتو خواهد رسید. و بعد از وداع از چهل تنان بقیه راه کعبه طی فرموده بوصول کعبه مقصود مشرف گردید.

گفتار در بیان رسیدن آن حضرت بمکه معظمه و شرف طواف در یافتن و واقعاتی که در آن حین و بعد از آن روی نمود

بعد از تحمل رنجهای گوناگون آن حضرت آن مسافت را بقدم توکل طی نموده بشرف روشنائی روز وصالی کعبه مراد رسید و از زلال سرچشمه زمزم مقصود سیراب گردیده از جام « فیه آیات بینات » شراب ناب اسرار قربت و الفت « و من دخل کان آمنا » در کشید و لباس با اساس « نظراللی الکعبه عبادة » در پوشید و خرقه هستی هردو کون از گردن بیرون کرده که « الدنیا حرام علی اهل الاخرة والاکخرة حرام علی اهل الدنیا » ، خلیلانه ردای شوق بردوش انداخته ، عالمانه از بین العلمین صفین عبور فرموده ، عارفانه [۱۶ ب] بر عرفات معرفت بر آمده ، صوفیانه بصفای دل و مروه عزیمت نمود و دست بر حلقه توکل زد . و چون شرایط طواف بتقدیم رسانید صحبت ایشان با شیخ عبدالله یافعی اتفاق افتاد .

و چون بصحبت پر فیض شیخ عبدالله رسید او را مشغول بارشاد طالبان یافت ، لحظه ای توقف نموده استماع سخنان جان بخشش کرد ؛ و از مضمون کلام با نظامش بر کیفیت احوالش اطلاع یافته مجال بیرون شدن از صحبت شریفش مصلحت ندانسته دست در دامن صحبتش زده فرمود که در ایام سیر و سلوک بعد از ملاقات صحبت سید محمد آفتابی چون شیخ عبدالله یافعی ندیدم .

هر جا احوال اهل حالی معلوم نمودیم او را چون قطره و خود را دریا یافتیم ؛ چون بصحبت شیخ المحققین شیخ عبدالله یافعی رسیدیم او را چون دریا و خود را مانند قطره دیدیم . بعد از چند مجلس که با یکدیگر صحبت داشتند روزی شیخ عبدالله کتابی بر دست گرفته روی بجانب آن صف آرای میدان طریقت کرده گفت

۲۰ ای مخدو مزاده ، این کتاب حدیثی است [۱۷ الف] که از جد شما میدانند و بعضی « موضوعی » است جمع آورده و در این کتاب ضبط نموده ایم . بردارید و مطالعه نمائید تا هر حدیثی که بشما برسد معلوم داشته باشید که صحیح است یا موضوعی است .

و حضرت ولایت مرتبت مدت هفت سال در صحبت شیخ عبدالله یافعی مریدانه

سلوک مینمود ، و وقتی چند شبانی گوسفندان شیخ هم میفرمود ، مقابل هفت سال صحبت حضرت موسی در خدمت شعیب نبی ، علی نبینا و علیه السلام ، شهر :
 شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد که چند سال بجان خدمت شعیب کند
 و در مدت مصاحبت هفت حج با شیخ عبدالله کرد ، و بزبان ولایت ترجمان
 در آن اوقات این ابیات نظم نمود ، نظم :

۵
 شیخ ما بود در حرم محرم قطب وقت و یگانه عالم
 از دمش مرده میشدی زنده نفسش همچو عیسی مریم
 بصفات قدیم حق موصوف هفت دریا بنزد او شبنم
 شرح اسماء بندوق خوش خوانده عارف اسم اعظم آن اعظم
 بود سلطان اولیای جهان روح قدسی ورا شده همدم
 [۱۷ب] سینه‌اش بود مخزن اسرار در دلش بود گنج حق مدغم
 نعمت الله مرید حضرت اوست شیخ عبدالله است آن فافهم

ذکر توجه حضرت کرامت و ولایت دستگامه از مکة معظمه

بجانب سمرقند و بیان بعضی خوارق عادات آن جناب

۱۵ بر ضمایر فطنت مآثر اهل دانش و بینش و خواطر خیرت مآثر واقفان
 کارخانه آفرینش مخفی و مستتر نماند که چون مدت هفت سال حضرت شاه
 نورالدین نعمت الله در مکة معظمه با شیخ عبدالله یافعی ، چنانکه سبق ذکر
 یافت ، صحبت داشت آن جناب را وداع نموده با توشه توکل قدم در وادی نهاد ،
 و بعد از طی منازل و مراحل دار السلطنه سمرقند را از یمن اقدام میمنت انجام
 ۲۰ رشک روضه رضوان ساخت . و چون خبر ورود آن مهر سپهر کرامت بحضرت
 خاقان صاحب قران گیتی ستان امیر کبیر جهانگیر امیر تیمور پادشاه انارالله
 برهانه رسید از مخصوصان بارگاه جاه و جلال یکی را بخدمت آن حضرت فرستاده
 پیغام داد که شما تشریف شریف بجانب ما ارزانی میفرمائید [۱۸ الف] یا ما را
 بر سبیل زیارت بدریافت خدمت شما میباید رسید ؟ آن حضرت در جواب پیغام

فرمود که ما و شما را بر حسب حدیث حضرت نبوی عمل میباید نمود. و دیگر فرمود رحمت بر آن امیری که درویشی را پرسه نماید. باقی اختیار با شماست. چون فرستاده مراجعت کرده جواب آن جناب را بخدمت خاقان جهان رسانید آن پادشاه سرافراز عزیمت دریافت صحبت حضرت کرامت منزلت نمود. و بعد از شرف مجالست بمنزل همایون مراجعت نموده روز دیگر ترتیب ضیافت فرمود و خواص ارباب فضل و کمال را حاضر گردانیده آن حضرت را بآن ضیافت تکلیف نمود. آن حضرت فرمود، شهر :

نعمت الله را اگر خواهی که مهمانی کنی

سفره‌ای گرد جهان سر تا سر باید کشید

ور بقدر همتش سازی سرای مختصر

چار دیواری بهفت اقلیم در باید کشید

و بمجلس پادشاهی تشریف برده پادشاه عالیجاه در اعزاز و احترام آن حضرت دقیقه‌ای فرو گذاشت نکرد. و چون بمنزل خود مراجعت کرد، روزی چند با اهل سمرقند صحبت داشته [۱۸ ب] از کثرت خلائق دلگیر گردیده، میل سیر کوهستان سمرقند فرمود. و گذرش بر کوه مالکداد واقع شده در چله زمستان که هیچ شیری را در منازل آن کوه پر خطر یارای گذر نبود اربعینی داشت و هر شب برف افطار فرمود.

و بر ضمائر مرآت نظایر دیده وران دوربین و رازداران مکامن فریقین که غیب نمایان استار الهام و پرده گشایان اسرار عناصرند مخفی و مستور نماید که در همان کتاب تصنیف مولانا صنع الله نعمت اللهی مسطور است که آن حضرت سه اربعین در آن زمستان در آن کوه داشته، و مغاره‌ای در آن مکان ترتیب داده که گنجابش جلوس چهل کس داشت. و تختی از قدیم الایام در آن حوالی بود. بعد از اربعینات از روی جذب پای بر گوشه آن تخت چنان زد که چهار انگشت فرورفت؛ و تا کنون نشان قدم آن حضرت در آن سنگ باقی است. و صاحب

همان نسخه مرقوم ساخته که از درویشی صادق القول شنیدم که در حوالی ملک خطا با جماعتی بقطعه کوهی رسیدیم که چهل فرسخ [۱۹ الف] بر چهار طرف آبادانی نبود، و در آن کوه مغاره‌ئی بود که بخط جلی بر در آن نوشته بود که این مغاره‌ای است که سید نعمت الله ولی در اینجا اربعینی داشته.

- بدان ای عزیز که در آن اوقات که آن صف آرای میدان طریقت در ۵ کوه سمرقند بعبادت پروردگار بی مانند اشتغال داشت جمعی کثیر از قوم مغول دست ارادت بدامن آن حضرت زده رسم مباحث بجای می آوردند. این خبر در اطراف و جوانب انتشار یافته بعضی از ارباب غرض حضرت خاقان صاحبقران را بر آن داشتند که آن جناب را از بودن ممالک ترکستان عذر خواهد تا بجای دیگر تشریف برد. پادشاه عادل کس بخدمت شاه ایوان فقر فرستاده پیغام ۱۰ نمود که هر چند بجانب شما اعتماد کلی هست اما مفسدان ما را بحال خود نخواهند گذاشت. اگر بولایت دیگر تشریف ببرید نیکوتر خواهد بود. چون این پیغام بآن جناب رسید این غزل برشته نظم انتظام داد که، **نظم:**

- | | | |
|----|--|--|
| ۱۵ | برو ای میر من بمال مناز
تا کی آزار خلق میجوئی
ور خماری و دردسر داری
سخنم ساقی‌ای است روح افزا
ملک من عالمیست بی پایان
من بسطان خویش مینازم
نعمت الله پیر رندان است | بیش ازین [۱۹ ب] سیم روز بهم مگذار
مکن آزار ورنه بینی باز
با من مست کی شوی دمساز
نفسم مطربست خوش آواز
وان تو از خطاست تا شیراز
تو بتاج و سریر خود میناز
گر مریدی به پیر خود پرداز |
| ۲۰ | | |

و از مکانی که مجاور بود نقل نموده روی براه آورد و در منزل خواجه زکریای باغی فرود آمد. از اتفاقات در همان روز مزاج حضرت خاقانی از جاده استقامت انحراف یافت و امراض مختلفه عارض ذات شریفش گشت. دانست که سبب آن ترک ادبی است که نسبت بخدام آن حضرت ولایت قباب واقع

شده . هم در آن ایام با کمال ضعف و نقاهت متوجه حضور سلطان المحققین گشته ، بعد از دریافت زیارت رسم عذر خواهی بجای آورد ، و از برکت و میامن دعای آن جناب صحت یافته بمنزل همایون مراجعت فرمود . بیت :

اولیا را هست قدرت از اله [۲۰ الف] تیرجسته بازگرداند ز راه

- ۵ نقل است که مدتها آن مهر سپهر سیادت و کرامت در منزل خواجه زکریا بسر برده اربعینات بجای آورد و خوارق عادات بسیار بمردم هر دیار ظاهر و هویدا گردانید . از آن جمله جمعی از تجار در کشتی نشسته از دریای عمان بولایتی میرفتند ، ناگاه سفینه تمکن ایشان دریائی شده مشرف بر غرق شدن گردید . همگی سکان دست نیاز بدرگاه بی نیاز بسر داشته از آن گرداب نجات خواستند . تیر دعای آن درماندگان بهدف اجابت رسیده دیدند که شخصی درروی آب پیدا گردیده عنان کشتی ایشان را گرفته بساحل نجات رسانید . اهل کشتی شکر الهی بتقدیم رسانیده گفتند بحق خدائی که ترا وسیله نجات ما گردانید که احوال خود بر ما عیان ساز و بگو کیستی و منزل کجا داری و نامت چیست . آن حضرت فرمود که لقب من نورالدین و نامم نعمت الله و منزلم در دیار سمرقند بخانه خواجه زکریای باغی . بعد از چند وقت آن جماعت در همان مکان و منزل خواجه زکریا بخدمت سر خیل اولیاء رسیده اموال و اسباب [۲۰ ب] بسیار بر سبیل نذر بنظر انور رسانیده ، جمعی در حلقه مریدان انتظام یافته فرقه ای بدیار خود رفتند . و آن حضرت از آن وجه در هفت فرسخی منزل خواجه زکریا خانقاه و باغی ساخته حاصل آن بجهت فقرا و درویشان تعیین فرمود و قریه تبل عکه خریده وقف خانقاه نمود .

ذکر توجه آن حضرت بمشهد مقدس معالی و دریافت طواف

آستان ملائک آشیان

شهید خاک خراسان امام طیب و طاهر

علی موسی بن جعفر محمد باقر

ترجیع

آنکه در گاه رفیعش دین و دولت را درست

سروران دهر را خاک درش تاج سرست

گردی از خاک درش ملک و ملک را زیورست

آستان کبریایش آسمانی دیگرست

پایه قدرش ز هفتم چرخ گردون برترست

نردبان بام قصرش نه رواق اخضرست

خاکروب در گه او قیصر و اسکند [ر]ست

چرخ گردون پیش قدرش توده خاکسترست

نور مهر و مه ز خورشید جمالش انورست

مهر و مه از آن تفاخر بر کواکب درخورست

ذره‌ای مهرش ز ملک هر دو عالم بهترست

قطره‌ای از جام فیضش زمزم است و کوثرست

زایردر گاه او [۲۱ الف] کاردو کونش چون زرست

مس جان را خاک راهش کیمیای احمرست

منکر ار باور ندارد مخلصان را یاورست

آن حدیثی کز یقین فرموده پیغمبرست

آنکه يك طوف حریمش هفت حج اکبرست

قبله هشتم علی موسی رضا بن جعفرست

۲۰ و بعد از آنکه شرایط طواف بتقدیم رسانید يك اربعین بسر برده از آن

مقام شریف متوجه شهر هرات شد ، و چون بدان خطه رسید در محله سید حسینی

سادات نزول نمود . اما مدتی بود که سید حسینی ودیعت حیات^۱ را بقابض ارواح

سپرده در منزلهات جنات عدن سیر میفرمود ، و با اصحاب چنین وصیت کرده بود

که چون سید نعمت الله نامی از سلسله سیادت در تاریخ هفتصد و نود هجرت